

مسلح کردن چین علیه خودمان

آرون ال فرید برگ*

ترجمه: بهزاد شاهنده**

۱۱۹

کمتر از چهار سال پیش، یک مقام عالیرتبه چینی در اظهاری، آمریکا را مورد تهدید قرارداد. وی در گفتگو با مقام آمریکایی که به تازگی بازنشسته شده بود، اظهار کرد که چین برای جلوگیری از استقلال تایوان به هر وسیله ای متوسل خواهد شد (مقام مزبور، رییس اداره اطلاعات ارتش آزادیبخش چین بود) این مقام ارشد ارتش چین، تهدید کرد که در صورت مداخله ایالات متحده در امر فوق، با برخورد جدی چین و حتی منازعه اتمی این کشور روبه رو خواهد شد. وی در ادامه تهدید خود گفت که این، آزمایشی است که آمریکا در آن بازنده خواهد شد و این که آمریکا حاضر نخواهد شد که لوس آنجلس را در مقابل تایوان قربانی نماید.

گفتنی است که این تهدید در آن زمان از قدرت زیادی برخوردار نبود. در اوسط دهه نود، به استثنای چند موشک کوتاه بردی که چین علیه تایوان در تنگه تایوان استفاده کرد، «پکن»، تنها بیست موشک در اختیار داشت که می توانست آمریکا را مورد تهدید قرار دهد. تمامی موشکهای فوق، تک کلاهکی با ضریب اطمینان پایین و شدیداً آسیب پذیر بودند. ضمناً این موشکها در تاسیسات ساکن قرار داشته، به سوخت مایع قابل انفجار مجهز بوده و به موشکهای شباهت داشتند که ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی در اوایل دهه شصت

*Aaron L. Friedberg. "Arming China Against Ourselves." *Commentary*, July 1999.

** دکتر بهزاد شاهنده، دانشیار روابط بین الملل در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است. مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، جلد چهارم، ۱۳۷۹، صص ۱۳۶-۱۱۹.

میلادی مستقر کرده بودند.

با ورود به هزاره سوم و با توجه به پیشرفت بسیاری که چین در ارتقای تکنولوژی خود داشته، انتظار می‌رود طی چند سال آینده، این کشور، موفق به ساخت بیش از ۵۰۰ موشک قابل استفاده در حوزه‌ای وسیع گردد. موشکهای فوق که با کلاهکهای غیر اتمی مجهز خواهند شد، نه تنها می‌توانند تایوان، بلکه کل اهداف غرب اقیانوس آرام، منطقه و خانه اغلب متحدین منطقه‌ای آمریکا و همچنین، پایگاههای آمریکا در ژاپن، اوکیناوا، گوام و کره جنوبی را مورد تهدید جدی قرار دهند. احتمالاً چین توانسته است تعدادی از موشکهای ضد بالستیک قاره‌پیما را که از سوخت جامد برخوردار بوده و به کلاهکهای چند هدفی مجهز هستند در منطقه خود استقرار دهد که این موشکها تقریباً تمامی نقاط آمریکا را در تیررس خود دارند.

طبق پیش‌بینی انجام گرفته، توازن قوا در شرق آسیا در سال ۲۰۰۵ به مراتب کمتر از سال ۱۹۹۵ به نفع آمریکا خواهد بود با این که هنوز نمی‌توان به درستی عواقب ژئوپلیتیک امر فوق را مشخص کرد، ولی به جرئت می‌توان گفت که برای آمریکا مطلوب نخواهد بود. و همان طور که در گزارش کاکس «Cox Report» آمده است، چین به دلیل سرقت اطلاعات تکنولوژیک از آمریکا، در آینده‌ای نزدیک خواهد توانست از سلاحهای دقیق‌تر، مطمئن‌تر و مخرب‌تر برخوردار شود.

سوالی که در این جا مطرح می‌شود، این است که چگونه چنین حادثه‌ای رخ داده است؟ «گزارش کاکس» پاسخ را در سرقت اطلاعات اتمی، جاسوسی چینی‌ها از مراکز حساس آمریکا می‌داند، ولی باید با نگاهی دقیق‌تر و از زوایای مختلف به موضوع نگرست و پی برد که مسئله به مراتب عمیق‌تر و نهادینه‌تر از آن است که «گزارش کاکس» مطرح کرده است.

برای پی بردن بیشتر به مسایلی که طی چند ماه اخیر افشا شده است می‌توان با مراجعه به کتاب جدید جیمز مان James Mann، تحت عنوان «در خصوص، حفظ آبرو: تاریخ روابط اسرار آمیز آمریکا با چین، از نیکسون تا کلینتون»^۱ (About Face: A History of Americas's Curious Relationship with China, Fron Nixon to Clinton) از

آن بهره‌مند گردید. مان «Mann»، خبرنگاری است که در سرویس سیاسی برای روزنامه «لوس آنجلس تایمز» فعالیت می‌کند. وی در این اثر، دید خبرنگاری را با بینش تاریخی درهم آمیخته و آمیزه‌ای بسیار جذاب را ارائه کرده است. وی ظرف سی سال گذشته، با تمامی تصمیم‌گیرندگان (مشارکت‌کنندگان) در سیاست آمریکا در قبال چین، مصاحبه کرده و با استناد به «قانون آزادی اطلاع رسانی»^۲ به اطلاعات لازم و ضروری در جهت ارائه تحلیل خود دست یافته است. با این که کتاب آقای «مان» (Mann) قبل از رسوایی اخیر به چاپ رسیده، با این همه، نکاتی را در بر دارد که بیانگر رسوایی تاریخی آمریکا بوده و روشن می‌سازد که چگونه باید به سیاست درست گذشته تداوم داد و از اشتباهات قبلی پرهیز کرد. داستان و تحلیلی که «مان» ارائه می‌کند به سه دوره ده ساله تقسیم می‌شود که شروع آن به سال ۱۹۶۹- یعنی سالی که «هنری کسینجر» و «ریچارد نیکسون» تلاش خود را برای یک گفتگوی دیپلماتیک با چین آغاز کردند. باز می‌گردد. در آن زمان، دو سیاستمدار آمریکایی بر این عقیده بودند که با برتری روابط دیپلماتیک با چین، خواهند توانست در مقابل دشمن آن زمان خود، یعنی شوروی سابق از اهرمی نیرومند بهره‌مند شوند. با این همه، ظرف چند سال، آمریکا از ایجاد موازنه در روابط خود با چین و شوروی سابق، به اتحاد ضمنی استراتژیک با چین برای مقابله با چیزی که چینی‌ها «هژمونی شوروی» تلقی می‌کردند، گرایش پیدا کرد. بنابراین، در اواسط دهه هفتاد، آمریکا قدم‌هایی - گرچه محتاطانه - در تقویت توان ارتش چین برداشت. کسینجر از این فرصت استفاده کرد. (برخلاف انتظار که چین باید از فرصت بهره‌می‌گرفت.) کسینجر با تاکید بر محاسبات استراتژیک معتقد بود که باید در اولین فرصت، گرایش مشخص به چین را مد نظر قرارداد. با این که نیکسون و کسینجر طالب این بودند که سریعاً روابط دیپلماتیک و رسمی با چین برقرار گردد، اوضاع و احوال سیاست داخلی آمریکا این اجازه را به آنها نداد که در مدت دلخواه خود به عمل فوق بپردازند. بنابراین، بر طبق نظر مان، دو سیاستمدار آمریکایی، تلاش را برای راضی نگه داشتن چین آغاز کردند. دسترسی به تکنولوژی غرب، در حقیقت، جایگزین برقراری شناسایی رسمی دیپلماتیک گردید.

با این که هنوز آمریکا آماده نبود که با چین وارد روابط تسلیحاتی شود، ولی نسبت به گذشته که فروش اسلحه به چین را به وسیله دیگران به طریقی مهار می کرد، سیاستی اتخاذ کرد که دست فروشندگان اسلحه به این کشور را باز گذاشت. در پاییز ۱۹۷۵، بریتانیا توانست طلسم طولانی منع فروش اسلحه و ابزار آلات مربوط به تسلیحات را به چین بشکند و موفق گردید که موتورهای «رولز رویس» را به منظور استفاده در جنگنده های جت در اختیار چین قرار دهد (بدون این که موانع موجود در فروش تسلیحات را به کنار نهد. این موانع، کانالهای نظارت صادرات بود که در مورد چین هنوز قوت داشت). در سال ۱۹۷۶، کیسینجر، ترتیب فروش دو کامپیوتر بزرگ آمریکایی به چین را داد. این کامپیوترها در حقیقت، استفاده دو گانه داشتند. (هم غیر نظامی و هم نظامی) استدلال کیسینجر این بود که فروش کامپیوترهای فوق، در راستای فرآیند اطلاعات نفتی است، ولی در حقیقت، استفاده نظامی از آنها را نمی توان کتمان کرد!

حمله شوروی سابق به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹، آغاز مرحله جدیدی در روابط آمریکا و چین بود. پرزیدنت جیمی کارتر در سالهای اولیه ریاست جمهوری خود با اکراه و با احتیاطی خاص پذیرفت که سیاست پیشینیان خود را در مورد چین توسعه بخشد. روابط چین و آمریکا، نهایتاً در اواخر سال ۱۹۷۸، عادی گردید و سال بعد (ژانویه ۱۹۷۹)، پس از گذشت سی سال، روابط رسمی دیپلماتیک بین دو کشور برقرار گردید. همزمان با عادی سازی و برقراری روابط دیپلماتیک، واشنگتن به طرق گوناگون، کانالهای مختلف مربوط به خود و اروپا را برای فروش «تکنولوژیهای قابل استفاده دوگانه»^۲ و نیز فروش مستقیم اسلحه به وسیله اروپا را هموارتر ساخت.

پس از اشغال افغانستان به وسیله شوروی سابق، رییس جمهور کارتر اعلام کرد از آن پس آمریکا مستقیماً تسلیحات غیر کشتار جمعی (نظیر رادارهای دفاع هوایی، لوازم الکترونیک و ...) را در اختیار چین قرار خواهد داد. این اقدام کارتر روندی را که قبلاً در خصوص چین اتخاذ نشده بود تکمیل کرد.

پس از کارتر، ریگان وارد کاخ سفید شد و کار ناتمام وی را کامل کرد و فروش تسلیحات

کشتار جمعی و غیر جمعی را به چین آزاد کرد. منطق ریگان این بود که آمریکا هنوز به طور خطرناکی درگیر مبارزه استراتژیک با شوروی سابق است، بنابراین، دشمن دشمن ما، دوست ما است و نباید از هیچ کمکی به او دریغ کرد. البته گفتنی است که سیاست ریگان با مخالفت‌هایی در داخل دولت آمریکا روبه‌رو شده، تعدیل گردید. برخی از مقامات دولت آمریکا، شامل پل ولفویست Paul Wolfowitz (معاون وزیر خارجه در امور شرق آسیا و اقیانوس آرام، طی سالهای ۸۶-۱۹۸۲) و ریچارد آرمیتاژ Richard Armitage (معاون وزیر دفاع در امور امنیتی بین‌المللی، بین سالهای ۱۹۸۳ الی ۱۹۸۹) هنوز چین را به عنوان تهدید بالقوه تلقی می‌کردند. البته، این دو مقام آمریکایی، اهرم چین در مقابل شوروی سابق را از نظر دور نداشتند، ولی احتیاط در خصوص چین را نیز لازم می‌دانستند. از نظر این دو کمک تسلیحاتی آمریکا به چین باید صرفاً در راستای تقویت قدرت دفاعی چین در حراست از مرزها و سواحل کشور باشد، نه این که چین را در مسیری قرار دهد که بتواند در تمام جوانب صنعت تسلیحاتی رشد کند و توسعه جداگانه یا به عبارتی، مستقل پیدا کند.

با این همه، علی‌رغم تمام احتیاط‌های فوق، فروش بدون مانع و گسترده اسلحه به چین در تمام طول حکومت ریگان و پس از آن، در حکومت بوش تا کشتار «میدان تیان من» (Tiananmen Square) در ماه ژوئن ۱۹۸۹، بی‌وقفه ادامه یافت. حادثه فوق، موجب شد که مرحله جدیدی در روابط آمریکا شکل گیرد که این، موجب ایجاد جو بی‌اعتمادی و به مراتب، خطرناکتر نسبت به گذشته در روابط دو کشور شده است که هنوز به شکلی ادامه دارد.

در پی کشتار در «بی‌جینگ»، بوش صدور تمامی تسلیحات کشنده و غیر کشنده به چین را به حالت تعلیق درآورد. (چنین ممنوعیتی هنوز هم از لحاظ قانونی پا برجاست.) از طرفی، بوش نیز علاقه مند بود که روابط با چین را گسترش دهد، به همین دلیل، فروش تسلیحات به منظور استفاده دوگانه، علی‌رغم نظارت‌های صادراتی موجود ادامه یافت. اوایل دهه نود، به مقدار کم، ولی مستمر، لیزر، کامپیوتر، وسایل آزمایشگاه و دیگر وسایل و ابزارآلات را در اختیار چین گذاشت که تعداد زیادی از آنها در توسعه نظام نظامی چین، به طور کارساز و موثری مورد استفاده قرار گرفت.

سوال دیگری که می‌تواند در روابط چین و آمریکا مطرح گردد این است که چرا آمریکا در آستانه سقوط شوروی سابق، باز به درگیر کردن چین (ارتباط با چین طبق استدلالهای گذشته) ادامه داد؟ گفته می‌شود، بوش و مشاوران او این توهم را داشتند که چین در پایه ریزی نظم نوین جهانی «New World Order» به آمریکا کمک خواهد کرد. شش سال بعد هم بیل کلینتون همان خط مشی را به طریقی دنبال کرد.

در سال ۱۹۹۲ در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری «بیل کلینتون» اعلام کرد که جرج بوش، رئیس جمهوری آن زمان آمریکا نسبت به قصابان میدان تیان من «The Butchers of Tianamen Square» روش مدار را دنبال کرده است. پس از انتخاب «بیل کلینتون»، وی نسبت به ادامه امتیازات تجاری به چین هشدار داده بود که عدم رعایت اصول و موازین حقوق بشر در چین، آنها را با خطر روبه رو خواهد کرد. وی برخی از تسلیحات قابل استفاده و دو گانه را برای صادرات به چین ممنوع ساخت، زیرا چین علی‌رغم توصیه آمریکا به فروش موشک به پاکستان ادامه داده بود، ولی زمانی که سیاستهای کلینتون با مخالفت شدید رهبران بی‌جینگ و صاحبان صنایع آمریکا روبه رو گردید، وی سریعاً تغییر موضع داد و راه مقابل را در روابط در پیش گرفت. (گسترش روابط در ادامه سیاست رهبران پیشین آمریکا) ظرف مدتی کوتاه، آمریکا ممنوعیتها را تا حدودی برطرف نمود و مشروط ساختن اعطای امتیاز تجاری به چین را (قرارداد کامله الوداد) با رعایت حقوق بشر منتفی کرد.

طبق عقیده «مان» سیاستهای تهاجمی آمریکا در سالهای اولیه ریاست جمهوری «بیل کلینتون»، درسی به چین آموخته بود: «کلینتون، به مراتب بیشتر از روسای جمهور گذشته، تحت تاثیر فشار تجاری و بازرگانی قرار گرفته بود.» و می‌شد با سیاستهای بازرگانی به هر شکل، وی را تحت تاثیر قرار داد و به طور واضحتر از او بهره برداری کرد.

طی سالهای آینده، «بی‌جینگ» دقیقاً با آگاهی از مسئله فوق از وی بهره برداری خواهد کرد و در خصوص مسئله «سازمان تجارت جهانی»^۴ از روش فوق استفاده خواهد کرد. اواسط دهه نود میلادی، چین از این که دیگر از جانب آمریکا دشمن تلقی نمی‌شود، بلکه یک دوست واقعی و «شریک استراتژیک»^۵ به حساب می‌آید، بسیار خرسند بود. دولت کلینتون در راستای

حفظ دوستی «شریک استراتژیک» خود، دستیابی چین به تکنولوژی آمریکایی و همین طور سرمایه و بازار آمریکایی را میسر می سازد.

از نقطه نظر سیاسی، اتخاذ چنین سیاستی به وسیله دولت کلینتون، قابل چالش نبود، زیرا واشنگتن می توانست استدلال کند که در صورت عدم اجرای سیاست فوق، از امکان استفاده از اهرم چین در کنترل کره شمالی، محروم می شد. به عبارت دیگر، واشنگتن نمی توانست بدون پرداخت هزینه و اجرای تعهدات خود، از موقعیت بهره گیرد و یا این که از صدمه به آنها جلوگیری نماید.

۱۲۵

واشنگتن از دادن کمکهای فوق العاده به چین، نه تنها فروگذاری نکرد، بلکه در تداوم درگیر کردن هرچه بیشتر چین، سیاستهای حمایتی بیشتری را به اجرا گذاشت. همچنین به همین دلیل، استدلال همیشگی مبنی بر این که تجارت، موجب گسترش توسعه اقتصادی و به تبع آن، گسترش آزادیهای سیاسی خواهد شد، دنبال گردید و در توجیه سیاست واشنگتن در قبال بی جینگ به کار گرفته شد. (و اما این که این روند چه مدت طول خواهد کشید و چه مشکلاتی پیش رو خواهد داشت، بررسی و تجزیه و تحلیل نشده است.) واشنگتن در ادامه توجیه خود معتقد بود که تجارت، جهانی شده است و چنانچه آمریکا از فروش تکنولوژی استراتژیک خود داری کند، دیگران از این موقعیت بهره خواهند گرفت و تکنولوژی را در اختیار چین قرار خواهند داد. در حقیقت، سیاست واشنگتن، احتیاط و یا نیاز به داشتن سیاستی همراه با مسئولیت را نادیده گرفته بود.

سیاست کلینتون را می توان برخاسته از خواست شرکتهای بزرگ آمریکایی دانست که با قدرت عظیم مالی خود، سیاستمداران را به انجام خواسته های خود مجاب می نمودند. برای مثال، در سال ۱۹۹۲، کلینتون در مبارزات انتخاباتی از حمایت سران شرکتهای کامپیوتری برخوردار گردید، بنابراین، لازم می دید که دین خود را به آنها پرداخت کرده، راه برای انتخاب مجدد خود در سال ۱۹۹۶ هموار سازد. به گفته «جف کرس»^۶ و «اریک اشویت»^۷، دو خبرنگار روزنامه «نیویورک تایمز»^۸، کلینتون از ابتدای ریاست جمهوری خود متعهد شده بود که نظام کنترل صادرات کشور را دگرگون سازد. کلینتون خطاب به رییس یک شرکت صنعتی

الکترونیک در پاییز سال ۱۹۹۳ اعلام کرد که یکی از دلایل شرکت او در انتخابات ریاست جمهوری، تغییر نظام صادراتی کشور، متناسب با شرایط دوران بعد از جنگ سرد است. کلینتون در اجرای هدف خود بسیار کوشا بود، به طوری که سرانجام، آن را تحقق بخشید. در مدت زمانی کوتاه، دولت واشنگتن به طور موثری فروش «اقلام، با استفاده دوگانه»^۹ را مقررات زدایی کرد. (بخصوص در مورد تجهیزات ارتباطات) و اگر در مواردی، اگرچه هنوز مقررات حاکم بود، اما به مقدار زیادی تعدیل یافته بود. در نتیجه اقدامات فوق، تولیدکنندگان آمریکایی، آزادی بی سابقه‌ای در فروش تجهیزات خود پیدا کردند و توانستند به عنوان مثال، کامپیوترهایی به چین بفروشند که هفت برابر قویتر از آنهایی بود که قبلاً به این کشور فروخته شده بود. این به اصطلاح «سوپر کامپیوترها»، قدرتی را دربرداشتند که به آسانی می‌توانستند در توسعه صنعت اتمی چین مورد استفاده قرار گیرند.

برخی از عواقب بد این سیاستهای ناشیانه واشنگتن، فاش شده است. سایر موارد نیز در آینده آشکار خواهد شد. «کمیته کاکس»^{۱۰}، جزئیات تازه‌ای از اقدامات فوق را، فاش ساخته است. در بهار ۱۹۹۴، علی‌رغم مخالفت نیروی دریایی، هوایی، ستاد مشترک و سازمان اطلاعات، وزارت دفاع آمریکا، وزارت بازرگانی، لوازم و تجهیزات بسیار پیشرفته و دقیق را که قبلاً فروش آنها ممنوع شده بود، در اختیار چین قرار داد. شرکت «مک دانلد داگلاس»^{۱۱} از این تجهیزات در ساخت هواپیماهای جنگی و موشک استفاده می‌کرد، ولی خریداران چینی تعهد داشتند که از این لوازم فقط در ساخت هواپیماهای مسافری بهره‌گیرند! بعدها مشخص گردید که این تجهیزات در پروژه‌های موشکهای ضد کروز و هواپیماهای جنگی، مورد استفاده قرار گرفته است.

در سال ۱۹۹۵، بنابر گزارشهای «گرس و اشمیت»، به دلیل نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری، کلینتون از «رونالد براون» وزیر بازرگانی خواست که آزاد سازی بیشتری را در کنترل‌های باقیمانده صادراتی اعمال نماید. پیشنهادهای جدید مقرراتی، موجب گردید که کامپیوترهای قویتر و سریعتر به چین فروخته شود، آن هم زمانی که مقررات می‌گفت که فروش این گونه کامپیوترها، ویژه خریداران غیر نظامی باشد.

منتقدین سیاستهای فوق، ابراز نگرانی کردند که به هیچ وجهی نمی توان پیش بینی کرد که این کامپیوترها در کجا مورد استفاده قرار گرفته و به چه منظوری مورد بهره برداری قرار می گیرند.

اختلافات پدید آمده، نهایتاً با وساطت رییس جمهور به نفع خریداران چینی به پایان رسید. در پایان «گزارش کاکس» آمده است که در حقیقت، کامپیوترهای فوق، به وسیله «دولت جمهوری خلق چین» دریافت شد و در توسعه موشکی، ماهواره ای، هواپیماهای جنگی، زیر دریاییها و تجهیزات نظامی، مایکروویوها و لیزرهای ارتش چین به کار گرفته شدند، که البته، نهایتاً سلاحهای اتمی را نیز در برداشت. در سال ۱۹۹۶، کلینتون شخصاً تصمیم گرفت که تصمیم گیری و نظارت بر فروش و انتقال تجهیزات پیشرفته را از دست وزارت امور خارجه خارج کرده، در اختیار وزارت بازرگانی که هدفش رضایت بازرگانان آمریکایی بود قرار دهد.

از سال ۱۹۸۸، شرکتهای آمریکایی به طور ادواری از موشکهای نسبتاً ارزان ساخت چین برای پرتاب ماهواره های خود بهره گرفتند. در تمامی قراردادهای فوق، احتیاط لازم برای محدود کردن انتقال غیر قانونی اطلاعات بین دو کشور چین و آمریکا مبذول شده است. سازندگان ماهواره های آمریکایی، مقررات فوق را دست و پاگیر تلقی می کردند، زیرا که نمی توانستند روش پیشگیری از انفجار موشکها را به چینی ها تفهیم کنند. حال که وزارت بازرگانی عهده دار امور شده بود، آنها امیدوار بودند که انتقال اطلاعاتی، مانند قبل، تحت نظارت دقیق قرار نگیرد.

به طوری که گزارش شده است، رییس «شرکت الکترونیکی هیوز» سازنده ماهواره، نقش اساسی را در متقاعد کردن دولت در مقررات زدایی مطروحه داشته است. اضافه بر آن، رییس شرکت «لورال» - شرکت دیگری که سهم اساسی در فروش ماهواره به چین دارد - نهایتاً به بزرگترین تامین کننده مخارج و هزینه های انتخاباتی کلینتون در سال ۱۹۹۶، مبدل گردید. (انتخاب مجدد کلینتون). طبق گزارش کاکس، دو شرکت فوق، همزمان با بحث و گفتگو در مورد مقررات زدایی صادراتی، به انتقال اطلاعات حساس فنی که چین را به

اطمینان و دقت بیشتر در ساخت موشک‌های بالیستیک مجهز می‌کرد، اشتغال داشتند. بحث و بررسی مسایل فوق، نهایتاً ما را به مسئله جاسوسی می‌کشاند. از آنجایی که تمام حمایتها و کمک‌های کلینتون به چین، این کشور را راضی نکرده و عملاً تمام خواسته‌هایش را برآورده نساخته بود، این کشور به جاسوسی روی آورد و ظاهراً در این اقدام خود، (به دست آوردن اطلاعات دقیق و حساس) موقعیت بسیاری کسب نمود. در گزارش کاکس آمده است که چین به طور غیر قابل باوری در جاسوسی و سرقت اطلاعات موفقیت داشت، به طوری که توانست به اطلاعات بسیار سری ایالات متحده درباره پیشرفته‌ترین کلاهک‌های حرارتی اتمی دست یابد. احتمالاً اطلاعات به دست آمده، تاکنون به نحوه شایسته‌ای در توسعه اتمی چین مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. به احتمال زیاد در اواسط دهه نود میلادی، چین در تکنولوژی حرارتی اتمی خود از اطلاعات بدست آمده از آمریکا که در دهه هشتاد میلادی در اختیار گرفته بود، بهره‌مند گردیده است. این سلاح کوچک و ظریف، دستگاهی است که می‌تواند در ساخت موشک‌های بالستیک قاره‌پیمایی که این کشور در چند سال آتی هدف استقرار آن را دارد، بسیار مفید باشد.

اینک این مسئله مطرح است که آیا تحول فوق، نتیجه مهارت چینی‌ها بوده و یا عدم دقت آمریکایی‌ها. البته هنوز نمی‌توان به روشنی درباره آن سخنی گفت، ولی همان‌طور که گزارش شده، شخصی که متهم به سرقت طرح کلاهک‌ها شده، یک شهروند و تبعه آمریکاست (کسی که به تابعیت آمریکا درآمده است) و در «لوس‌آلاموس»^{۱۲} به عنوان یک کارمند کهنه کار مشغول به خدمت بوده است. البته، خیانت درون سازمانی، هم به سختی اثبات می‌شود و هم، پیشگیری از آن، مشکل است. با این همه، از ابتدای سال ۱۹۸۸، «سازمان حسابرسی عمومی»^{۱۳} نسبت به عدم دقت در موارد امنیتی در سه آزمایشگاه کلیدی اتمی، هشدارهایی داده بود. با پایان گرفتن جنگ سرد و تلاش آزمایشگاه‌ها در جستجو برای پروژه‌ها و وظایف غیر دفاعی (نظامی)، تعداد روزافزونی از دانشمندان خارجی، برای همکاری در این نهاد، دعوت شدند. اواسط دهه نود، تعداد این افراد خارجی روبه گسترش نهاد که برخی از آنها از کشورهایهایی بودند که لقب «کشورهای حساس» را داشتند.

(چین، هندوستان و کشورهای سابق اتحاد شوروی)

در این مورد، مدرک دیگری نیز می‌توان ارائه کرد: تلاش آزمایشگاه‌های تسلیحاتی به منظور ورود به فعالیتهای جدید و کاهش سری بودن این فعالیتها، از حمایت مقامات سطوح بالای کشور برخوردار بود. «هیزل اولری»^{۱۴} معاون وزارت انرژی آمریکا کار را به جایی رساند که آرم یا کارت شناسایی بر روی لباس افراد را ممنوع اعلام کرد. در سال ۹۵-۱۹۹۴، دولت کلینتون همراه با آزادسازی در صادرات، برنامه‌ای را تحت عنوان «برنامه تبادل فنی بین آزمایشگاههای چین و آمریکا»^{۱۵} را باهدف ایجاد گفتگوی سازنده در مشارکت و تبادل اطلاعات مربوط به تجهیزات و تاسیسات اتمی، به اجرا گذاشت.

۱۲۹

تقریباً یک دهه بعد در سال ۱۹۹۷، «سازمان حسابرسی عمومی» هشدار داد که جذب دانشمندان خارجی در آزمایشگاههای «لاس آلوموس» و «ساندیا»^{۱۶} بدون بررسی سوابق آنها، عملاً موجب شده بود که افرادی مرتبط با سازمانهای جاسوسی خارجی به اطلاعات طبقه بندی شده دست یابند. این افراد، بدون این که وزارت انرژی و آزمایشگاهها از ارتباط آنها با سازمانهای جاسوسی اطلاع داشته باشند، به کار گماشته می شدند. دانشمندان و محققین فوق، زمانی که به داخل سیستم نفوذ می کردند با دانشمندان آمریکایی به بحث و گفتگو و گرفتن اطلاعات حساس از آنها پرداخته و در نقاط غیر قابل کنترل آزمایشگاهها به تفحص مشغول می شدند.

«سازمان حسابرسی عمومی» در گزارشی اعلام کرد که شش جعبه، حاوی مدارکی با علامت «مواد بسیار مهم و حساس»^{۱۷} که با حروف قرمز مشخص شده بود، در راهرویی که در دسترس همگان بود، گذاشته شده بود. مقامات اداری ادعا می کنند که سرقت اطلاعات مربوط به کلاهکهای اتمی در زمان مأموریت آنها انجام نگرفته است. شاید ادعای این افراد صحیح باشد، ولی در سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵، نقض آشکار مقررات امنیتی رخ داده است که قابل کتمان نیست. مسئله مهم این است که هنگام لو رفتن موضوع سرقت اطلاعات، چه اتفاقی افتاد. «نورتا ترولاک»^{۱۸}، رییس اطلاعات وزارت انرژی، خطاب به گروه تحقیق کنگره آمریکا گفت که وی برای اولین بار در آوریل ۱۹۹۶ و مجدداً در ژوئیه ۱۹۹۷ به کاخ سفید

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

هشدار داده بود، ولی در فوریه ۱۹۹۸، کلینتون دستور داد که امنیت بیشتری در این مراکز اعمال گردد و هشت ماه بعد، دستور ریاست جمهور اجرا گردید. متهم تا مارس ۱۹۹۹ از کار اخراج نشد و این، زمانی بود که «گزارشهای کاکس» برای اولین بار به روزنامه درز کرده بود. تأخیر در عکس العمل نسبت به ماجرا، خود حایز اهمیت است و باید علت آن دقیقاً مشخص شده، بدان پاسخ داده شود. مقامات کاخ سفید، مطالبی را شنیدند که مایل به شنیدن آن نبودند. در بهار سال ۱۹۹۶، دولت واشنگتن در تلاشی وافی، سعی کرد تنش بین خود و بی جینگ را بر سر مسئله تایوان کاهش دهد و وی را متقاعد کند که «معاهده منع کامل آزمایشهای هسته‌ای»^{۱۹} (سی تی بی تی) را امضا نماید. (چینی‌ها نهایتاً به امضای این معاهده، تن دادند. البته، پس از کامل کردن آزمایشهای خود و حصول اطمینان از نتیجه مثبت آزمایشها، پاسخ مثبت داده اند.) انتخابات ریاست جمهوری، مراحل حساسی را پشت سر می‌گذرانند، و مقامات کاخ سفید نمی‌خواستند در این میان مطالبی درز کند که سیاست «درگیر کردن»^{۲۰} چین را زیر سؤال برد.

بعد ها، پس از اتمام انتخابات و ایجاد آرامش، کاخ سفید به آماده سازی اجلاس سران چین و آمریکا پرداخت و اعلام کرد که از کمکهای چین در انتخابات بهره نبرده است. در این هنگام، فاش شدن جاسوسی اتمی برای کاخ سفید بسیار گران تمام شد. در پاسخ به هشدار دوم «ترولاک»، مقامی از «شورای امنیت ملی»^{۲۵} به سازمان سیا دستور داد که تحقیقی فوری در خصوص «جهش بزرگ چین»^{۲۲} در رابطه با طرح کلاهکهای اتمی انجام دهد. گزارش سازمان سیا به دیگر منابع اطلاعاتی که چینی‌ها امکان دسترسی به آن را داشتند، اشاره کرد. اوضاع، بسیار پیچیده بود و شواهد کافی برای اثبات جاسوسی وجود نداشت. اتهامات مربوط به ارتکاب جاسوسی، اهمیت، فوریت و حساسیت خود را از دست داد و در الویت دوم قرار گرفت.

شاید علت بی تفاوتی ما احساس امنیتی است که ما هم اکنون داریم، و سرانجام این که گفته شد که جاسوسی از ملزومات دنیای امروزی ما است (به عبارت دیگر همه در این فعالیت اشتغال دارند.) آیا به واقع می‌شود جلوی جاسوسی را با وجود شبکه وسیع اینترنت و

ارتباطات جدید گرفت؟ و اگر سود، جای امپراتوری (مستعمرات) را به عنوان هدف غایی و پر اهمیت دول گرفته است، تغییرات در توازن قوای نظامی چه اهمیتی می تواند داشته باشد؟ شاید اطمینان بخش باشد که بگوییم دیگر اسراری وجود ندارد و اگر آمریکا نفروشد، دیگری این کار را می کند. ولی این باورها غلط است. طرح ساخت بمب کوچک و کلاهک هسته ای در هیچ یک از شبکه های اینترنت وجود ندارد. طبق «گزارش کاکس»، دریافت این اطلاعات به وسیله چین، موجب شد تجهیزات نظامی - هسته ای این کشور که متعلق به دهه ۵۰ بود، یکباره به تکنولوژی مدرن و امروزی مجهز شود. بدون این اطلاعات، یا چینی ها از امضای قرارداد «سی تی بی تی» خودداری می کردند (و شک و تردید جهانیان را برمی انگیزتند) و یا برای همیشه، فرصت مدرن سازی موشکهای بالستیک قاره پیما را از دست می دادند. حضور جاسوسی توانمند در نقطه ای حساس، باعث شد چین در هر دو جهت موفق شود. (از یک طرف، قرارداد منع آزمایشهای اتمی را امضا کند و جهان را از خود آسوده خاطر نماید و از طرف دیگر به سلاحهای جدید دست یابد).

باید یادآوری کرد که اسرار سلاحهای فدرال (آزمایشگاهها)، تنها اسراری نیستند که بایستی پاسداری شوند. شرکتهای بزرگ صنایع هواپیمایی و ارتباطات آمریکا هم منابع عظیمی از دانش ساخت و همگون کردن سیستمهای پیچیده را در اختیار دارند. چنین اطلاعاتی برای ساخت محصولات پیشرفته تجاری و نسل بعدی سیستمهای تسلیحاتی، بسیار حیاتی هستند. دانش ایجاد شده، نتیجه دهها سال تحقیق بوده و اصولاً می تواند به بهترین نحو از طریق گفتگوی مستقیم منتقل شود، تا از طرق مکتوب. بنابراین، دانشمندان و مهندسين سطوح بالا در گفتگوی بین خود مقدار زیادی از این اطلاعات را عمدتاً ناخواسته منتقل می نمایند. سمینارهای گوناگون که به وسیله آمریکا برگزار می شود در انتقال این اطلاعات، نقش مستقیم داشته و به چینی ها که به طور گسترده در این سمینارها شرکت می کنند، فرصت خوبی می دهد که بتوانند با گفتگو آن را کسب کنند. (گفته می شود که در راهروها بحث و تبادل نظر جدی انجام می گیرد، زیرا که در اتاق کنفرانس، مسایل مطروحه، غالباً خشک و سانسور شده است.) همین کنفرانسها، حداقل چینی ها را یک دهه جلو انداخت

و سالهای تلاش را تقلیل داد.

این باور که حتی پیشرفته‌ترین تولیدات تکنولوژیک هم اکنون از طرق و منابع مختلف قابل دسترسی است، نیاز به تحلیل دارد. برای مثال، شرکتهای آمریکایی و شرکتهای تابعه آنها هنوز بازار جهانی سوپر کامپیوترها را در اختیار دارند. بنابراین، اگر دولت آمریکا، واقعاً به کتمان اطلاعات مصمم بود، می‌توانست روند دسترسی کشورهای نظیر هندوستان، پاکستان، روسیه و چین را به آخرین اطلاعات مربوط به پیشرفته‌ترین سلاحها و ماشین‌آلات کند نماید. در این مورد اگر دولت آمریکا کمک بخصوص کشورهای آلمان، ژاپن و بریتانیا و شرکتهای تابعه آنها را می‌طلبید، موفقیت بیشتری در کنترل انتقال اطلاعات و تجهیزات به دست می‌آورد.

به طور خلاصه، باید گفت که اگر آمریکا نتواند از روند انتقال اطلاعات جلوگیری نماید، حداقل می‌تواند این روند را کند سازد. در خصوص چین، این کندسازی می‌تواند اعمال شود. به عبارتی، با کنترل و نظارت بیشتر تا زمانی که این کشور به قدرتی دموکراتیک مبدل نشده، خطر فعلی آن را می‌شود به حداقل رساند. در سیاست بین‌الملل، درست مثل زندگی، زمان، نقش اساسی را ایفا می‌کند. به عبارتی می‌توان بابه تاخیر انداختن مسایلی، آنها را تحت کنترل درآورد.

با تمام موضوعاتی که در بالا عنوان شد، منظور این نیست که چین توانسته است به قدرتی نظامی با سلاحهای مدرن مبدل شود. و علی‌رغم موقعیت احتمالاً مناسب بی‌جینگ - با وجودی که وضعیت چین در حال حاضر بهتر از زمانی است که افسر یاد شده چینی تهدید خود را اعلام کرد (رجوع کنید به ابتدای مقاله) - ولی با این وجود، چین هنوز کشور درجه دوم است. هواپیماهای چینی که بهترین آنها نمونه‌های خریداری شده از شوروی سابق متعلق به دهه هشتاد میلادی هستند، به هیچ وجهی نمی‌توانند با همتای آمریکایی خود برابری نمایند. تانکهای چینی نسبت به مشابه آمریکایی، گویی به دوران عهد عتیق تعلق دارند. (به مراتب عقب افتاده‌تر هستند)، نیروی دریایی چین هنوز نتوانسته است به ناو هواپیمابر - حتی نوع کوچک آن - مجهز گردد؛ چه برسد به این که با قدرت عظیم دریایی آمریکا که تمام آبهای جهان

را تحت کنترل دارد، یارای مقابله داشته باشد.

قیاسهای فوق، موجب شده که «جامعه اطلاعاتی آمریکا»^{۲۲} (افرادی که در مسایل امنیتی کشور اشتغال و مسئولیت دارند)، قدرت بالقوه چین را جدی نگیرند. مسئله ای که آنها در نظر نمی گیرند، این است که استراتژیستهای چینی علاقه مند به پیمودن راهی که آمریکایی ها و روس ها در قدرت یابی نظامی پیمودند، نیستند، بلکه با توجه به سخنان و مقالات چینی ها، برداشت می شود که آنها در صدد هستند با استفاده از اطلاعات موجود (چه سری و چه غیرسری)، سلاحهای جدیدی که کاملاً معرف ملیت آنها باشد، ابداع نمایند. به عبارت دیگر، چینی ها صرفاً به دنبال کپی برداری نیستند. «انقلاب در امور نظامی»^{۲۴} که تعداد زیادی از آمریکایی ها به شکل گیری تدریجی آن معتقد هستند، موجب خواهد شد که کل سیستمهای سنتی تسلیحاتی، کهنه و فاقد کارایی شده و قدرتهای جدیدی با بهره گیری از دانش پیشرفته به قدرت سلطه گری مبدل شوند. (برای مثال، ناوهای هواپیمابر جدیدی که آمریکا طی سالهای متمادی، هزینه هنگفتی را برای ساخت آنها سرمایه گذاری کرده است که استراتژیستهای فعلی این کشور شدیداً به آن متکی هستند، ممکن است به زودی و شدیداً به وسیله سیستمهای جدید موشکهای کروز، بالستیک و اژدرهای هوشمند، آسیب پذیر شوند.) به عبارت دیگر، چینی ها ممکن است صرفاً در پی رسیدن به سطح (آمریکا) نباشند، بلکه در صدد باشند که ظرف بیست سال آینده از آن پیشی گیرند. در این مدت، چینی ها به دنبال راههای میان بر هستند: دسترسی به نوعی از ظرفیت نظامی که بتواند فوراً و سریعاً در مقابل قدرت آمریکا ایستاده، امتیازات سیاسی لازم را در منطقه شرق آسیا کسب نماید. در جهت تحقق امر فوق، زرادخانه ای از موشکهای کوتاه برد، موشکهای بالستیک متعارف با حمایت تعدادی کافی از سلاحهای اتمی قاره پیما، کاملاً کافی است.

اگر چین به سلاحهای فوق، مجهز شده باشد، می تواند تایوان را به بمباران تهدید نماید، بنادر و فرودگاههای آن کشور را به تعطیلی کشاند، خطوط دفاعی اش را مورد صدمه جدی قرار دهد و اقتصادش را فلج نماید، بدون این که جزیره تایوان را نابود سازد. اگر دیگر کشورهای منطقه، تصمیم بگیرند که به کمک تایوان بیایند، همین آینده برای آنها رقم خواهد

خورد. پایگاه‌های معدود آمریکا که این کشور برای حضور نظامی اش به آنها متکی است، به وسیله سلاح‌های دقیق، کاملاً آسیب پذیر هستند و اگر آمریکا بخواهد در مقابل چین وارد عمل شود، احتمالاً با مقابله و پاسخ اتمی این کشور روبه‌رو خواهد شد. در ارتباط با موقعیت و وضعیت ایجاد شده، آمریکا، ژاپن و تایوان، اخیراً علاقه مندی خود را به ایجاد نوعی دفاع در مقابل موشک‌های بالستیک اعلام کرده‌اند. بدین ترتیب، اینک چین به مبارزه‌ای سهمگین وارد شده که استقرار نظام مورد نظر کشورهای فوق را به تعویق بیندازد. چین در این زمینه، به تبلیغات، علیه این سه کشور پرداخته و عنوان کرده که آنها در حال ایجاد تنش در منطقه آسیا-پاسفیک هستند.

تا زمانی که حکومت اتحاد شوروی برقرار بود، می‌توانستیم مسلح کردن چین را امری عقلانی بدانیم. در آن زمان اگر آمریکا سیاست تسلیح چین را بیش از حد مجاز دنبال می‌کرد و یا در برنامه ریزی خود اشتباهاتی مرتکب می‌شد، این اشتباهات، سطحی تلقی می‌شد و در حقیقت، همه اقدامات، در چهارچوب اهداف بلند مدت استراتژیک قرار می‌گرفت. از سال ۱۹۸۹ و با دقیق‌تر، از سال ۱۹۹۱، اشتباهات آمریکا بنیادین‌تر و به مراتب، خطرناک‌تر شده است.

کشتار میدان «تیان من»^{۲۵} (میدان صلح آسمانی) در بی‌جینگ در سال ۱۹۸۹، باید به آمریکا می‌آموخت که تا دولت چین به وسیله مستبدان کمونیست اداره می‌شود، این کشور نمی‌تواند دوست واقعی و یا شریک قابل اعتمادی برای ایالات متحده آمریکا باشد. و در حقیقت، برعکس با خارج شدن شوروی سابق از صحنه بین‌الملل، به احتمال زیاد چین، خطرناک‌ترین و جدی‌ترین چالش را در مقابل منافع بلندمدت آمریکا خواهد داشت. چه، رهبری فعلی آمریکا بپذیرد و یا نپذیرد، ایالات متحده و چین، هم‌اکنون در مبارزه‌ای سهمگین برای استیلا بر آسیا با یکدیگر در چالش و مبارزه هستند. به طوری که اخیراً مجله «اکنومیست»^{۲۶} نوشته، مشارکت استراتژیک^{۲۷}، در آستانه تبدیل شدن به «رقابت استراتژیک»^{۲۸} است. در واقع، این، مبارزه‌ای است که با رقابت چهل ساله آمریکا با شوروی سابق، تفاوت بسیار خواهد داشت. ایالات متحده آمریکا و چین، احتمالاً با یکدیگر پیوندهای

عظیم اقتصادی خواهند داشت (به مراتب بیشتر از آمریکا و شوروی سابق) و در حوزه های دیگر نیز این ارتباط به مراتب بیشتر از ارتباط دو ابرقدرت در دوران جنگ سرد خواهد بود. چین در حال حاضر توقعی بیشتر از این ندارد که مانند آمریکا در دوران «دکترین مونرو»^{۲۹} (در نیمه دوم قرن نوزدهم که آمریکا خود را یکه تاز قاره آمریکا قلمداد می کرد) به عنوان قدرت برتر در شرق آسیا شناسایی شود و آن منطقه را «حیات خلوت»^{۳۰} خود محسوب نماید. چنین برداشتی که ظاهراً با توجه به قدرت چین معتدل به نظر می آید، می تواند خدشه ای در روابط آمریکا با چین ایجاد نماید.

۱۳۵

رقابت چین و آمریکا الزاماً نباید به برخورد مستقیم (منازعه مستقیم) و یا جنگ، منجر گردد که البته، امکان پذیر است. ولی موضوع مورد انتظار این است که اگر روابط چین و آمریکا بخواهد صلح آمیز باشد، آمریکا باید روش خود را نسبت به این کشور تعدیل کرده و بیش از حد به دوستی و درگیر کردن آن اصرار نداشته باشد. این مهم نیز باید با مطالعه و دقت انجام گیرد. ضمناً نسبت به تفوق خودبیش از حد تکیه نکند که به سبب آن، دقت و هوشیاری خویش را از دست بدهد. اگر آمریکا بخواهد روابط را در مسیر درست خود قرار دهد، باید نسبت به عملکرد اشتباه گذشته خود، تجدید نظری بنماید و در واقع، اشتباهات خویش را بپذیرد، تا به تبع آن بتواند به اصلاح جدی آن بپردازد. علاوه بر این، میزان خیانت و جرم باید مشخص شود. □

یادداشتها:

1. Knopf, 352 pp. \$3000
2. Freedom of Information Act.
3. Dual Use Technologies .
4. World Trade Organization
5. Strategic Partner.
6. Jeff Gerth
7. Eric Schmitt
8. New York Times
9. Dual Use Items (Technologies)
10. Cox Committee
11. Mc Donnell Douglas
12. Los Alamos
13. General Accounting Office
14. Hazel O'Leary (Energy Secretary)
15. U.S.- China Lab-to-Lab Technical Exchange Program
16. Sandia
17. "Sensitive Materials"
18. North Trulock
19. The Comprehensive Nuclear - Test Ban Treaty (CTBT).
20. Engagement
21. National Security Council
22. China's Great Leap Forward
23. American Intelligence Community
24. Revolution in Military Affairs
25. Tianamen Square.
26. The Economist
27. Strategic Partner Ship
28. Strategic Competition
29. The Monroe Doctrine
30. Backyard